**جلسه 17 88-87**مکاسب محرمه / تصویر و تمثیل

بسم الله الرحمن الرحيم

## فروع حرمت یا کراهت تجسیم

بحث در فرع سوم يا چهارم بود كه آيا حكم حرمت يا كراهت شامل تصوير و تجسيم و مجسمه سازي مَلك و جن هم مي شود يا نه؟

براي اين كه حرمت يا كراهت، شامل تصاوير موجودات ماورائي هم مثل ملك و... مي شود ، استدلالي وجود دارد. اين استدلال ، تمسك به روايت تحف العقول در اين بحث است. ما از بين ادله اي كه در بين بحث مجسمه سازي و تصوير بود، چند روايت را ذكر كرديم.

## روایت تحف العقول

در تحف العقول، در همان حديثي كه اول مكاسب در اوائل باب مكاسب محرمه آمده است. يك روايت خيلي مفصلي است كه انواع تجارات و صناعات و محرمه و غيرمحرمش را و امثال اين را برشمرده است.

يك جمله اي در آنجا دارد وصنعة.. مانعي ندارد، **« مالم يكن مثل الروحاني »،** مي فرمايد و صنعة التصاوير اينها همه مباحات را برمي شمارد. و« صنعة التصاوير مالم يكن مثل الروحاني »، صنعت اينها مادامي كه مثَل و يا مجسمه و يا تصويري كه امر روحاني نباشد مانعي ندارد.

دلالت بر حرمت تصویر وتمثیل

اين روايت تحف العقول هم در حقيقت يكي از ادله حرمت تصوير در صورت ذي الروح و غير ذي الروح است كه اين را نگفتيم. براي حرمت تصوير و تجسيم مَلَك و موجودات غير محسوس، غير مادي به اين جمله تمسك شده است.

چون تعبير اين است كه اين اموري كه جايز است برمي شمرد و در عداد امور مجاز، و حلال مي فرمايد و صنعة التماثيل منتهي مالم يكن مثلَ الروحاني، مادامي كه تمثيل وتجسيم امر روحاني نباشد، كه اگر تمثيل امر روحاني بود، آن وقت مفهومش اين است كه اشكال دارد، اين جمله در حقيقت به خاطر داشتن مفهوم شرط، دو جمله مي شود، يعني « **إذا كانت الصورة او التمثال روحاني ففيه بأس و اشكال، إ‌ذا لم يكن تمثالاً لأمر الروحاني فلابأس ».**

چون این جمله شرطيه است، و مشروط به مالم يكن است و داراي مفهوم مي شود و مفهومش اين است كه اذا كان امراً روحانياً ففيه اشكال، ففيه بأس. اين حديث تحف العقول است كه در نقطه مقابل وجوهي كه ديروز ذكر كرديم براي اين كه روايات شامل ملك و جن نمي شود، در نقطه مقابل آنها اين استدلال امروز است كه اصلاً دليلي داريم كه شامل ملك و امر روحاني مي شود « مالم يكن مثل الروحاني اذا كان مثل الروحاني، ففيه اشكالٌ ».

ظهور روایت بر حرمت تمثیل ملک و جن

اگر به اين ظاهر باشد، اصلاً به اين بحث ها نيازي نيست، ممكن است اين گونه گفته شود براي اين كه روايت صراحت يا به ظهور در خود ملك مي فرمايد اشكال دارد اگر براي ملك باشد، در حقيقت آن روايات ديروزي، فرض مي كنيم آنها اختصاص به حيوان و موجودات ذي روح مادي دارد، روايات حيوان اختصاص به موجودات ذي روح دارد و الغاء خصوصيت هم نمي شود و آنها در همين حد است و اين در نقطه مقابل اوست و در آن مي افزايد كه اگر تصوير ملك باشد، ففيه بأسٌ. آن روايات مي گويد تصوير حيوان و انسان را اشكال مي كند، اين روايت تحف العقول هم تصوير روحاني و ملك را اشكال مي كند.

سند روایت

اين استدلال، تبعاً متوقف بر يك مقدماتي است كه بايد آنها را بپذيريم تا اين استنتاج را بپذيريم، يكي از آن مقدمات ا اين است كه سند اين حديث را بپذيريم، پذيرش سند اين حديث همان طور كه اوائل بحث كرديم، متوقف بر نظريه « **جبر في السند بالشهرة** » است، اين كه بگوييم ضعف سند با شهرت جبران مي شود. اين يك مقدمه است كه اين مقدمه را اشكال كرديم، گفتيم كه قاعده « جبر ضعف سند بالشهرة » را قبول نداريم، ولي جاهاي معدودي چه شهرت روايي و شهرت فتوايي اينها هيچ كدام جابرضعف سند نمي شود. اين مقدمه استدلال به اين روايت تحف العقول است كه سندش محل كلام است.

مفهوم « الروحانی »

مقدمه دوم اين است كه روحاني را چه طور معنا کنیم ؟ روحاني در حقيقت، منسوب به روح است منتهي الف و نون مي آيد كه اسم خاصي هم «الف و نون» دارد، «ياء» ياء نسبت است مثل ربّاني، الف و نون فخيم تر مي كند. اين در واقع رباني و روحاني نسبت است و الف و نون از نظر معناي نقش خاصي ندارد و تفخيم جمله است يعني منسوب به « رب » است و روحاني كسي كه منسوب به روح است. ظاهرش اين است كه موجود منسوب به روح و ذي فخامة و ذي شأن را دربرمي گيرد. منتهي در مقصود از روحاني سه تا احتمال متصور است كه اين استدلال متوقف بر يكي از سه احتمال است.

### « روحانی » یعنی « ملائکه »

يكي اين كه روحاني در اينجا به خاطر نكته خاصي كه در روح است و دلالت بر تعظيم و شأن والايي مي كند و مقصود همان ملائكه هستند. عالم روحاني يعني عالمي كه منسوب به روح است يعني ممهز در روح و تجرد است. اين يك معناست و به اين معني هم در روايات در عالم ملكوت به كار رفته است و در فرمايش حضرت امام فكر مي كنم اينجا آمده كه روايتي نقل كردند در آنجا روحاني به معناي ملائكه به كار رفتند.

« روحانی » به مفهوم انسان و ملِک

يك احتمال ديگر اين كه مي گوييم اين جلالت شأن در آن ملحوظ است ولي شمول نسبت به ملائكه و انسان مي شود و شامل انسان هم مي شود و موجود داراي روح مجرد است.

### « روحانی » ؛ موجود ذی روح

يك احتمال هم اين است كه بگوييم مقصود از روحاني همان ذي روح، يعني منسوب به روح است و اگر اين را بگيريم شامل حيوان و انسان و همه موجودات داراي روح مي شود.

### نظر آقای اعرافی

معمولاً استعمال روحاني در روايات به امر ذي روح كه شامل حيوانات هم شود بعيد است و خيلي تناسب ندارد، و لذا آن احتمال اول اظهر است،‌ آن طور كه فرموده اند و درست هم همين است. روحاني منسوب به روح است كه يك نوع جلالت شأن دارد، بخصوص كه در روايات هم گاهي روحاني بر ملائك و.. اطلاق شده است يا حداكثر اين كه انسان را هم شامل شود ولي بيشتر اولي است.

اگر اين دو مقدمه را كسي بپذيرد، آن وقت روايت دليل خوبي مي شود بر حرمت تصوير يا كراهت تصوير و تمثيل در روحاني و در ملائكه، اول بگويد سند اين با جبر ضعف سند با شهرت مي پذيريم و بعد بگويد روحاني هم مقصود همان ملائكه است يعني آني كه يك نوع تمحض در روح دارند، انتصابشان انتصاب محض به روح است. اگر كسي اين دو مقدمه را بپذيرد دلالتش دلالت خوبي مي شود و روايت مي گويد و صنعة التصاوير و التماثيل، اينها جز در عداد امور مباح است مالم يكن مثل الروحاني تا وقتي كه اين تصوير و تجسيم يك امر روحاني نباشد، شايد هم سِرش اين است كه در مقام بت پرستي و.. معمولاً بت ها را نماد از امر روحاني و ماورائي مي گرفتند و به اين دليل مي پرستيدند.

اما مقدمه بعيد نيست كه ظاهر روحاني ملك و تصاوير و تماثيل موجودات ماورايي است كه تناسب با بحث بت دارد و در روايت بت و.. اشاره به بت و بت پرستي شده است كه تناسب دارد.تا اينجا ما چون سند را نمي پذيريم خيلي نمي توانيم تمسك كنيم، گرچه كمك مي كند که الغاء خصوصيت را روي ذي روح انجام مي دهيم.

گفتيم مي توان در حيوان الغاء خصوصيت كرده و بگوييم مقصود همان امر ذي روح است اعم از ملائكه و.. ولي به عنوان يك دليل نمي توان به آن استناد كنيم، ضعف سند دارد.

اما اينجا يك بحث فني وجود دارد گرچه به خاطر ضعف سند مصداق قطعي ندارد، ‌اما بحث فني، علي فرض در اينجا مفيد است و بدون اين كه در اينجا هم خيلي توجه کنیم يك بحث كلي اصولي است كه در جاهاي ديگر مي تواند مفيد باشد.

## مقایسه روايت « تحف العقول » و روايت « محمد بن مسلم »

بعد از روشن شدن كليات، بين روايت « تحف العقول »و روايت« محمد بن مسلم » يك مقايسه مي خواهيم انجام دهیم. كه مقايسه فني دقيقي است. البته مرحوم يزدي در حاشيه اشان اين مقايسه را انجام دادند و آقاي خوئي دادند و ما هم با آن بيان و نكته اي كه است عرض مي كنيم چند چيز را الان مفروض مي گيريم.

مفروض مي گيريم كه روايت « محمد بن مسلم » با ساخت مجسمه مرتبط است، و فقط مربوط به نگهداري نيست. و روايت تحف العقول را مفروض مي گيريم كه سندش معتبر است و مفروض مي گيريم كه اينها هر دو دلالت بر حرمت يا كراهت مي كند.

روايت اين بود كه... لابأس ما لم يكن حيواناً، روايت تحف العقول هم مي فرمايد صنعة... مانعي ندارد تصاوير مالم يكن مثل الروحاني تا وقتي كه مثل روحاني نباشد، كه هر دو با ساخت مجسمه مرتبط باشد.

روايت محمد بن مسلم آخر باب سه احكام مساكن است روايت صحيحه بود و ما دلالتش را قبول نداشتيم ولي خيلي ها قبول داشتند و ما هم فرضي بحث مي كنيم.

### نسبت دو روایت

نسبت روايت « محمدبن مسلم » و روايت « تحف العقول » چيست؟ علتش اين است كه اگر اين دو روايت با اين دلالتهاي مفروض كه قبول كرديم اگر اين دو روايت مفهوم نداشتند، دو منطوق داشتيم اين دو تا روايت با هم كاملاً سازگار بودند به اين شكل كه يك روايت مثلاً اين چنین مي گفت كه، تمثال و تصوير حيوان موجود ذي روح، حيوان مادي كه شامل انسان مي شود، اين اشكال دارد، اگر اين طوري مي‌گفت تمثيل و تصوير موجود ذي روح و مادي و حيوان اشكال دارد. روايت تحف العقول هم مي گفت تصوير ملك و موجود ماورايي هم در تجسيم او اشكال دارد. اين دو تا كه با هم سازگاراند. دو گزاره فقهي است و دو حكمي كه هيچ منافاتي ندارند.

### تعارض دو روایت

اما هر دو تا از اين روايت مفهوم دارند، و پاي مفهوم كه در ميان بيايد آن وقت يك تعارضي در اينجا احساس مي شود. براي اين كه روايت محمد بن مسلم مي گويد كه، به عبارت ديگر در اين دو روايت مفهوم شرط دارند و نتيجه اين مي شود كه در اين دو روايت ما دو گزاره مثبت و منفي داريم يعني چهار قضيه حكم داريم نه دو تا. اگر اين دو تا بود، مي گفت كه ساخت مجسمه حيوانات اشكال دارد، آن هم بگويد مجسمه ملائكه هم اشكال دارد.اگر اين دو حكم اثباتي بود با هم جمع مي شد، اما به دليل اين كه هر دو روايت جمله هاي شرطيه دارد، و بنابر اين كه جمله شرطيه مفهوم داشته باشد، هر جمله شرطيه دو جمله مي شود، مثبت و منفي. از اين جهت است كه ما اينجا چهار قضيه داريم.

روايت محمدبن مسلم دو قضيه دارد، مي گويد اگر حيوان بود، اشكال دارد، و اگر حيوان نبود، اشكال ندارد.

آن روايت تحف هم مي گويد اگر روحاني و ملائكه بود، صورت ملائكه بود اشكال دارد، و اگر صورت ملائكه نبود اشكال ندارد، پس نه او مي گويد اگر حيوان باشد اشكال دارد، نباشد اشكال ندارد. آن هم مي گويد ملائكه كه باشد اشكال دارد و اگر ملائكه نباشد اشكال ندارد. با وجود اين دو قضيه جديد كه اشكال را در ماوراي محدوده حكم نفي مي كنند، تعارض پيش مي آيد.

تعارض اينجا اين است كه هر مفهومي با نقطه مقابل، منطوق مقابل خودش تعارض پيدا مي كند، هر مفهومي با منطوق مقابل خودش تعارض پيدا مي كند، هر مثبت و منفي تعارض پيدا مي كنند، دو تا مثبت مي گويد اگر حيوان باشد اشكال دارد، او مي گويد اگر ملائكه باشد، اشكال دارد. اگر تنها منفي ها بودند و مثبت نبود، با هم تعارضي ندارند. مي گويند اگر ملائكه نبود اشكال ندارد، ديگري مي گويد اگر حيوان نباشد اشكال ندارد، اما وقتي جمع مي شوند مفهوم هر كدام با منطوق ديگري تعارض مي كند و مثبت و منفي ها با هم تعارض پيدا مي كنند.

براي اين كه او مي گويد كه اگر حيوان نبود اشكال ندارد مطلقاً چه ملك باشد چه جماد و نبات باشد. اگر ذي روح حيواني نبود اشكالي ندارد، چه ملك و غير ملك باشد. در ملكش ديگري مي گويد اشكال دارد. آن يكي هم مي گويد اگر ملك نبود اشكال ندارد، چه جماد و نبات باشد، چه ذي روح باشد، چه حيوان باشد، آنجايي كه حيوان باشد ديگري مي گويد اشكال دارد و يك معارضي پيدا مي كند.

حال بحث اين است كه به دليل وجود مفهوم شرطي در اين دو روايت و فراتر از دو قضيه اثباتي دو قضيه سلبي هم است، اينجا يك ناسازگاري بدوي و ابتدايي ميان اينها احساس مي شود. اين طرح مشكل است و به راحتي نمي توان گفت از مسأله رد شد.

# بحث اصولی در مفهم شرط

براي اين كه اين بحث را با يك بحث اصولي ديگري ربط بدهيم، اين بحث با يك بحث اصولي خيلي مهم ارتباط دارد. در مفهوم شرط، بحثي دارد كه ‌« إ‌ذا تعدد الشرط، واتّحد الجزاء » اين مسئله به آنجا ربط دارد. در آنجا حرفهاي زيادي وجود دارد و من نظري دارم كه در حدي اينجا عرض مي كنم.

## « إ‌ذا تعدد الشرط، واتّحد الجزاء » و بررسی یک مثال

در اصول در ذيل بحث شرط، يك بحثي اينجا وجود دارد كه يكي از آنها اين است كه **« إ‌ذا تعدد الشرط، واتّحد الجزاء »**، مثال خيلي رايج آن اين است كه **« اذا خفي الاذان فقصر، و اذا خفي الجدران فقصّر، در صلاة** قصر»، بعد از اين كه كسي قصد سفر كرد، در حدّ ترخص است. از كجا نماز قصر مي شود. ما دو دسته روايات داريم كه يك دسته روايات كه علامت و نشانه براي حدّ ترخص و ثبوت قصر است كه اذا خفي الاذان قرار داده و گروهي از روايات كه خفاء الجدران را ملاك قرار دادند.

آنجا هم همين مشكل است اگر شرطي نبود هيچ مشكلي نداشت اگر دو جمله اثباتي داشتيم ، عند خفاء الاذان قصّر، آن هم مي گويد عند خفاء الجدران قصّر. اگر شرط نبود و جمله شرطي و مفهومي نبود، دو جمله اثباتي بود اينها با هم جمع مي شدند و نتيجه اين مي شد كه يكي از اينها كه پيدا مي شد نماز قصر مي شد، آن مي گويد اذان كه مخفي شد، قصر است، آن هم مي گويد جدران كه مخفي شد، قصر است. اينها با هم ناسازگاري ندارند. ولي چون در آنجا هم دو جمله شرطيه آمده و چهار قضيه مي شود و اين بحث ها آنجا هم مطرح مي شود. اين طور مي شود ، اذا خفي الاذان فقصّر، اذا لم يخف الاذان فلاتقصّر دو جمله مي شود.آن هم اذا خفي الجدران فقصّر، اذا لم يخف الجدران فلاتقصر.الان كه چهار قضيه شد، تعارض بين منطوق هر يكي و مفهوم ديگري مي شود.

مفهوم اذا خفي الاذان مي گويد فقصر، مفهومش اين است كه اذا لم يخف الاذان فلاتقصر. اذا لم يخف الاذان فلاتقصر سواء خفي الجدران أو لم يخف الجدران در هر حال مي گويد لاتقصر. وقتي مي گويد اذان مخفي نشده و هنوز صداي اذان شنيده مي شود در فاصله چند كيلومتري شهر، نماز قصر نيست و تمام است چه جدران مخفي شده باشد و چه نشده باشد. در آنجايي كه بين اذا لم يخف الاذان فلاتقصر، و منطوق ديگري كه اذا خفي الاذان فقصر، بين اينها تعارض است و عموم و خصوص من وجه است.

همان طور كه بين اذا خفي الجدران فقصر و آن اذا لم يخف الاذان فلاتقصر تعارض من وجه است و اين چهار قضيه كنار هم مي گويد منطوق ديگري با مفهوم ديگري ناسازگاري دارد.

اين مي گويد اذا خفي الاذان فقصّر آن مي گويد اذا لم يخف الجدران، فلاتقصر، اين سه حالت دارد يك جاي‌است كه خفاء اذان است وخفاء جدران است اين منطوق اين طرفي مي گويد قصّر، آنجايي كه نه اذان مخفي شده نه جدران، آن هم مفهوم اذا لم يخف الجدران و لم يخف الاذان مي گويند لاتقصر. اما آنجايي كه خفي الاذان ولي لم يخف الجدران، يكي است، يكي نيست، آن مي گويد آري، اين مي گويد، نه، آن مي گويد قصر، آن مي گويد تمام. و تعارض پيش مي آيد.

بنابراين اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء و ما قائل به مفهوم هم باشيم، هر قضيه دو تا مي شود و نتيجه چهار قضيه مي شود و بين منطوق هر يكي و مفهوم ديگري نوعي تعارض محقق مي شود و اين تعارض بايد معالجه شود.

## دیدگاه های متفاوت در مفهوم شرط

### الف. عدم وجود مفهوم

كه يك نظر اين است كه اينجا جمله شرطيه مفهوم ندارد، مفهومها را كه برداريم ديگر تعارضي نيست و نتيجه هم اين مي شود كه يكي از اين دو تا كه بود نماز قصر مي شود.

ب. جمع بین دو شرط با «واو»

نظر ديگر اين است كه اينجا جمع كرد اين دو تا را به واو، يعني اين گونه درست كرد. « اذا خفي الاذان وخفي الجدران فقصّر »، جايي كه هر دو تابود قصر است و گرنه تمام است. چه هيچ كدام نباشد و چه يكي باشد و ديگري نباشد و در چهار صورت جايي قصر است كه خفاء الاذان و الجدران معاً باشد و اما اگر هيچ كدام نباشد و يا يكي باشد اين حكم نيست و اين «جمع بالواو» گفته مي شود.

### ج. جمع بین دو شرط با «یاء»

نظر ديگر اين است كه بايد جمع به «أو» كرد، اذا خفي الاذان أو الجدران، يكي كه بود، قصر مي شود و اگر هيچ كدام نبود، آن وقت تمام است. احدهما كافي است.

### نظر آقای اعرافی

### الف. شروط قابل جمع در مصداق

به نظر مي آيد اين است كه در« اذا تعدد الشرط واتحد الجزاء »، وجهي ندارد كه بگوييم مفهوم ندارد، آن كه مفهوم دارد اما راه حل و معالجه اين است كه بايد تقسيم كرد به دو قسم كلي، يكي جاهايي كه اجتماع دو تا شرط در يك مورد ممكن است، مثل اذا خفي الاذان و اذا خفي الجدران، اين دو تا با هم مي تواند جمع شود و به يك نقطه اي برسد كه هم خفاء اذان و هم خفاء جدران است يعني در يك مصداق صدق مي كند و در يك حال مكلف در يك نقطه مكاني قرار مي گيرد كه هم خفاء الجدران و الاذان است.

### ب. عدم قابلیت جمع شروط در مصداق

يك وضعيت هم اين است كه اين شرطها قابل جمع در مصداق نيستند. مصداق واحدي، مثل بحث خودمان، كه يك تصوير بنابر يك نظر نمي تواند هم تصوير حيوان باشد، هم تصوير ملك باشد. ولي در اذا خفي الجدران در يك نقطه اذا خفي الجدران و اذاخفي الجدران است و اين دو تا با هم فرق دارد ودر هر كدام ما نظري داريم.

در صورت اول كه بحث خفاء جدران باشد كه قابل جمع اند كه در يك حال هم خفي الجدران و هم خفي الاذان است و هر دو صدق مي كند. در آنجا مي شود گفت كه، بين مفهوم هر كدام و منطوق ديگري عموم و خصوص من و جه است و عموم و خصوص من وجه كه شد، تعارض مي كند، بايد رجوع به عمومات فوق کنیم . آن وقت عمومات فوق مورد به مورد فرق مي كنند.

گاهي عمومات فوق مي گويد خفاء اذان شده است ولي جدران مخفي نشده، تعارض مي شود، تساقط مي كند. عام فوق مي گويد اصل در نماز تمام است، اينجا مي شود نماز تمام است، اگر عام فوقي در يك جايي مي گفت چيز ديگر است، قصر است،‌ اينجا هم قصر مي شد فلذا ما نه مي گوييم جمع به «أو»،‌ نه جمع به «واو»، مي گوييم تعارض، تساقط، رجوع به عام فوق، عام فوق نتيجه اش گاهي «واو» است، گاهي «أو» است.

چون يكي مخفي شده، و يكي مخفي نشده، اگر عام فوق بگويد كه قصر، نتيجه اش «أو» است، يعني يكي از اينها كه مخفي باشد، نماز قصر مي شود. ولي عام فوق اگر تمام باشد، نتيجه اش«واو» است، يعني دو تايي بايد باشد و يكي كه مخفي شده و ديگري نشده باز هم تمام است. فلذا جمع به «أو» و«واو» كه بعضي مي گويند جمع به «واو» ، بعضي مي گويند جمع به «أو»، كليت ندارد. . بايد فرمول اصولي درستش را اجرا کنیم تعارض من وجه، تساقط و رجوع به عام فوق است گاهي اين و گاهي آن است. نرجع الي العام الفوقاني يا اگر نبود الي الاصل العملي.

و ما روي مبناي تساقط بحث مي كنيم و البته نظر تخيير هم وجود داشته است. الآن ديگر وجود ندارد و همه تساقط را مي گويند.

عام فوق گاهي تمام بودن نماز است گاهي قصر بودن نماز است و اينجا تمام است، تمام شدن نتيجه اش «واو» است، يعني بايد هر دو مخفي شود و يكي شده و يكي نشده، مي گويد تمام بخوان . ولي ممكن است يك جاي ديگر عام آن طرف ديگر باشد كه نتيجه اش «أو» است و مورد به مورد فرق مي كند فلذا نه ما قائل به جمع با «أو» علي الاطلاق استيم و نه قائل به «واو» علي الاطلاقيم، در هر جايي بايد اعمال قواعد تعارض كرد و تساقط و عام فوق يا اصل عملي.

## جمع بندی

اما در بحث اصولي بايد توجه داشته باشيم كه اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء گفتيم دو حالت دارد، يك حالتش اين است كه اينها قابل جمع اند اما بدانيم كه آن در جاييست كه شامل اين حال دوم نمي شود. صورت دوم اين است كه شرط ها قابل جمع نيستند، فلذا همانجا بايد بگوييم اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء دو صورت دارد يكي صورتي كه اين شرطها قابل جمعند، و يك صورت هم كه اين دستگاه كه بايد در آن اجرا شود هماني است كه الان گفتيم. صورت دوم اين شرطها قابل جمع نيستند، مثل مانحن فيه، بنابر يك احتمال، و مانحن فيه اين طور است كه اين تصويري كه ساخته شده، يا تصوير حيوان است، يا تصوير ملك است، نمي شود هم تصوير حيوان و هم تصوير ملك باشد. جاهايي كه نمي شود در يك مورد، مصداق هر دو شرط باشد، اينجاها به نظر مي آيد آن تعارض من وجه نيست، عموم و خصوص مطلق است، و به اين شكل توضيح مي دهيم.

مثالش بحث خودمان است. اگر صورت حيوان باشد، اشكال دارد، مفهومش اين است كه اگر صورت حيوان نباشد، اشكال ندارد، چه صورت حيوان نباشد صورت جماد و نبات است يا صورت ملك است.دو قضيه بعدي اين است كه اگر صورت ملك باشد اشكال دارد، اگر صورت ملك نباشد اشكال ندارد حالا صورت ملك نباشد چه صورت جماد و نبات باشد چه صورت حيوان باشد. حالا منطوق مفهوم هر كدام عام است، مي گويد اگر صورت حيوان نبود، چه صورت ملك باشد، چه صورت جماد و نبات باشد، اين عام مقيد به منطوق ديگري مي شود كه آن مي گويد اگر صورت ملك بود اشكال دارد و آن مفهوم ديگري هم مي گويد اگر صورت حيوان نبود اشكال ندارد، چه جماد و نبات باشد، چه ملك باشد، آني كه مي گويد ملك باشد تقييد مي زند در اين نوع موارد نسبت به مفهوم هر يكي و منطوق ديگري، عموم و خصوص من وجه نيست، عموم و خصوص مطلق است و منطوق هر كدام، مقيد ديگري مي شود.